

مطالعه جنسیتی احساس غم دانشجویان

سعیده امینی^۱

مصطفی فرزانه^۲

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۸/۴/۱۵

چکیده

این مقاله درصدد است تا از منظری جامعه‌شناختی به موضوع عواطف و جنسیت بپردازد. عواطف و جنسیت سازه‌ای اجتماعی و فرهنگی‌اند و متغیرهای اجتماعی-فرهنگی، در سطوح خرد و کلان، سهم بسزایی در برساخت جنسیت و کنش‌های عاطفی مثبت و منفی کنشگران اجتماعی دارند. اهمیت این موضوع زمینه‌ساز نگارش این مقاله شد و در فرایند تکوین از میان صور گوناگون عواطف، بر احساس غم تأکید شد. به‌منظور بررسی وضعیت احساس غم بین دو جنس، نخست چارچوب نظری منبعث از رویکردهای نظری جامعه‌شناسی عواطف و جنسیت تدوین و برپایه آن، پرسش‌ها و فرضیه‌هایی طراحی شد. کنشگران این بررسی، دانشجویان دانشگاه علامه طباطبائی بودند که به‌شیوه نمونه‌گیری طبقه‌ای نسبی و با حجم نمونه ۳۸۱ نفر انتخاب شدند. نتایج نشان داد که احساس غم در بین دانشجویان مقطع کارشناسی‌ارشد بیش از دیگر مقاطع و نیز در بین دانشجویان با پایگاه اقتصادی-اجتماعی متوسط، بیش از دیگران است. در بین متغیرهای جامعه‌شناختی اثرگذار بر احساس غم، ناتوانی در مدیریت عواطف، احساس بی‌قدرتی، ناهم‌نوایی و به تأیید اجتماعی نرسیدن بر احساس غم دانشجویان دختر و پسر و بی‌اعتمادی، تنها بر احساس غم دانشجویان دختر تأثیر دارد.

واژه‌های کلیدی: احساس بی‌قدرتی، احساس غم، اعتماد اجتماعی، جنسیت، مدیریت عواطف.

۱. استادیار جامعه‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)، samini@atu.ac.ir

۲. کارشناسی‌ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، tahafarzaneh@gmail.com

مقدمه و بیان مسئله

جنسیت و عواطف سازه‌هایی اجتماعی‌اند که در چارچوب زمینه‌های اجتماعی به هم پیوند می‌خورند و تأثیر بسزایی در ساخت فرصت‌های زندگی دارند. رویکرد متفاوت به این دو مقوله، سبب فاصله گرفتن آنها از عرصه فیزیولوژیک و روان‌شناختی شده است. این دو عنصر در پیوند با جامعه‌پذیری، خصلت اجتماعی پیدا می‌کنند. تحلیل جامعه‌پذیری در زمینه مناسبات اجتماعی قابل درک است؛ مناسباتی که خاستگاه آن، خانواده و سیطره آن، گستره نامتناهی از روابط اجتماعی است که از بدو تولد آغاز می‌شود و در پایان زندگی خاتمه می‌یابد؛ طی این مسیر هنجارها، ارزش‌ها و باورهای فرهنگی درونی می‌شوند و نظام شخصیت فرد را شکل می‌دهند. جامعه‌پذیری جنسیتی در خانواده آغاز می‌شود و به واسطه دیگر نهادهای جامعه‌پذیری نظیر مدرسه، دانشگاه، گروه‌های شغلی و رسانه‌ها بسط می‌یابد. فرزندان ارزش‌های مردانگی و زنانگی را که برخی از آنها به صورت کلیشه‌های جنسیتی‌اند، با سپری کردن مراحل الگوپذیری نقشی، تقلید و هویت‌پذیری، از والدین خود می‌آموزند. «در خانواده، ویژگی‌هایی نظیر پرخاشگری، رقابت، موفقیت، اتکابه‌نفس و استقلال بیشتر از پسرها انتظار می‌رود و اغلب به آنها توصیه می‌شود که برای احقاق حق خود ایستادگی کنند؛ در عوض، از دختران انتظار می‌رود: سازش کنند، صلح‌جو باشند، اختلافات را نه با جنگ و جدال، بلکه با صحبت حل‌وفصل کنند، مهربان و مراقبت‌کننده باشند.» (راس، ۱۳۸۳) بخشی از کلیشه‌های جنسیتی، بعد عاطفی دارند؛ به طوری که تصورات قالبی جهان‌شمولی درباره عواطف و احساسات زنان و مردان وجود دارد، نظیر اینکه زنان از مردان احساساتی‌ترند، زنان از مردان غمگین‌ترند، مردان در مقایسه با زنان حس خشم بیشتری دارند، زنان بیش از مردان لبخند می‌زنند و احساساتشان در چهره‌شان نمایان‌تر است، زنان بیش از مردان ابراز احساسات می‌کنند (هال و دیگران، ۲۰۰۰؛ لافرنس و هکت، ۲۰۰۰). همچنین، نتایج برخی پژوهش‌ها در این زمینه نشان می‌دهد که زنان اهل هم‌دلی بیشتر بوده، عاشق‌پیشه‌ترند و خشم خود را کمتر ابراز می‌کنند؛ در حالی که مردان ترس و غم خود را کمتر بروز می‌دهند (هوشیلد، ۱۹۷۹).

تعداد زیادی از این کلیشه‌های جنسیتی عاطفی که بخش مهمی از آنها در خانواده آموخته می‌شوند، در ادامه روند اجتماعی شدن، در دیگر نهادهای جامعه‌پذیری به تناسب ماهیت آنها بازتولید، جرح و تعدیل و دگرگون می‌شوند. دانشگاه‌ها نیز علاوه بر مدارس، رسانه‌ها و

گروه‌های شغلی در زمره نهادهای مهم بازاجتماعی شدن‌اند. دانشگاه به‌مثابه میدانی است که بازاندیشی از آداب و قواعد آن است و کلیشه‌های جنسیتی عاطفی که محصول تعامل فرد با والدین، مربیان، معلمان مدارس و همسالان است، در فضای دانشگاهی که جلوه‌ای از مدرنیته است، بازاندیشی می‌شود. چیرگی ارزش‌های مدرن و فردگرایانه، روحیه انتقادی حاکم بر حوزه عمومی دانشجویی، کاهش تجانس جنسیتی شبکه‌های فرد (ارتباط پسرها با پسرها و دخترها با دخترها که خاص دوران تحصیل از ابتدایی تا پایان متوسطه است) و افزایش تداخل جنسیتی، فرصت بیشتر برای مراودات دو جنس و افزایش تنوع شبکه‌های تعاملی، موقعیت برابر دختران و پسران در برخورداری از فرصت‌های آموزشی و امکانات دانشگاه، رقابت با یکدیگر در فضای یکسان، مواجهه دانشجویان با خرده‌فرهنگ‌های مختلف به‌سبب تنوع فرهنگی موجود در دانشگاه‌ها سبب می‌شود بسیاری از ارزش‌های زنانگی و مردانگی مرتبط با عواطف که در گفتمان جنسیتی حاکم‌اند، به‌چالش کشیده شوند.

پژوهش‌های بسیاری بر تعیین‌کنندگی جایگاه جنسیت در تکوین هنجارهای عواطف، ادراک و تجربه آنها تأکید دارند (دوان، ۲۰۱۶؛ مکاری، ۲۰۱۱؛ هس و دیگران، ۲۰۰۰). احساس غم از مهم‌ترین عواطفی است که خصلت جنسیتی دارد. برخی پژوهش‌ها حکایت از آن دارند که زنان در زندگی خویش، بیش از مردان احساس غم را تجربه می‌کنند و بعضی دیگر، آن را تنها برداشتی قالبی می‌دانند و با بررسی و مقایسه گزارش‌های زنان و مردان از عواطف خویش نشان می‌دهند که به‌طورکلی بین زنان و مردان از نظر عاطفی تفاوتی وجود ندارد (فریدمن و دیگران، ۱۹۸۰؛ کینگ و ایمنس، ۱۹۹۰؛ لارسن و دینر، ۱۹۸۷ به‌نقل از بیل ۱۹۹۴).

علت اهمیت پرداختن به این موضوع، آن است که جنسیت و عواطف، هر دو برساختی اجتماعی‌اند که در تعیین جایگاه فرد در جامعه تأثیر بسزایی دارند. شناخت بهتر عواطف دو جنس و زمینه‌های اثرگذاری آن در بین نیروهای اجتماعی مهم، نظیر جوانان و دانشجویان، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ چون این قشر جامعه جایگاه ویژه‌ای در تعالی و توسعه دارند و نیروی محرکه جامعه قلمداد می‌شوند. تصور غالب درباره ماهیت کنش‌های جوانان و دانشجویان این است که توسعه و ترقی جامعه به‌واسطه کنش‌های معقول آنان میسر می‌شود. درواقع، آنچه نادیده انگاشته شده، تأثیر عواطف و احساسات است. فضای عاطفی و احساسی حاکم بر

کنش‌های فردی که تحت تأثیر ساختارهای اجتماعی و مناسبات فردی، ممکن است سویه مثبت یا منفی پیدا کند، سهم چشمگیری در سلامت اجتماعی و سرنوشت جامعه خواهد داشت. اهمیت این موضوع سبب شد تا این مقاله به بررسی وجهی از عواطف دانشجویان دختر و پسر بپردازد. براین اساس، بررسی احساس غم در دانشجویان دختر و پسر و مقایسه آنها با یکدیگر و شناخت زمینه‌های اجتماعی اثرگذار به‌ویژه در سطح مناسبات بین فردی بر احساس غم این دو گروه، اهداف مقاله پیش‌رو را تشکیل دادند. به‌منظور نیل این دو هدف، پرسش‌های ذیل مطرح شدند: ۱. وضعیت احساس غم در بین دانشجویان چگونه است؟ ۲. عوامل اجتماعی مؤثر بر احساس غم در بین دانشجویان برحسب دختر یا پسر بودن تا چه اندازه است؟

چارچوب نظری

غم^۱ مفهومی است که ازمنظر روان‌شناسی به‌مثابه یکی از هیجان‌های قابل بررسی است و ازمنظر روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی نیز قابل پژوهش است. در قالب تجربه زیسته، غم احساس ناخوشایند ارضا و برآورده نشدن تمایلات و خواسته‌ها و نبود احساس پیروزی و رضایتمندی است. مارشال ریو غم را منفی‌ترین و آزاردهنده‌ترین هیجان ارزیابی می‌کند. به‌زعم وی «غم اصولاً از تجربه جدایی یا شکست ناشی می‌شود و چون حس ناخوشایندی است، فرد را باانگیزه می‌کند تا قبل از وقوع دوباره آن، هر کاری را برای کاهش شرایط غم‌انگیز انجام دهد. غم انسان را باانگیزه می‌کند تا محیط را به وضعیت قبل از غم‌انگیزی برگرداند» (۱۳۹۳: ۳۳۳). غم ابعاد پیچیده و متنوعی دارد و در زمره عواطف پیامدی^۲ است؛ این صورت از عاطفه محصول تعاملات بین فردی است. حس خوشایندی که بعد از تحسین دیگران، در فرد ایجاد می‌شود یا ناامیدی که پس از سرزنش و نقد، در فرد پدید می‌آید، نمونه‌های عواطف پیامدی‌اند (لیولی و هایسه، ۲۰۱۴). به‌بیان‌دیگر، شبکه

1. unhappiness

۲. عواطف پیامدی (consequent emotions) حسی است که در نتیجه تعاملات بین فردی در فرد ایجاد می‌شود. یک سطح انتزاع از عواطف پیامدی، عواطف ساختاری (structural emotions) است که عواطف معمول و رایج مربوط به نقش‌هاست؛ نظیر حس لذتی که در مادر بر اثر تعامل با فرزندش ایجاد می‌شود. درنهایت، عواطف منش‌نما (characteristics emotions) که مبین هنجارهای مربوط به یک هویت خاص است؛ برای مثال دلسوزی عاطفه منش‌نمای یک پزشک در بیشتر تعاملاتش است (لیولی و هایسه، ۲۰۱۴).

مناسبات بین فردی ایجادکننده حس مطلوب یا نامطلوب است. حس بیگانگی فرد در شبکه روابط اجتماعی، رضایت نداشتن از حضور در کنار دیگران، قرار گرفتن اجباری در شبکه‌ای از روابط اجتماعی به اقتضای شرایط یا منافع خاص، بوروکراتیک شدن مناسبات بین فردی، چیرگی عقلانیت ابزاری بر روابط غیررسمی، پدیدآورنده عواطف منفی نظیر غم، نگرانی و... می‌شوند. غم ناشی از این شرایط سبب می‌شود فرد در جهت مخالف سرشت اجتماعی خود گام بردارد و برای دوری از این حس نامطلوب، کنج عزلت را به حیات اجتماعی ترجیح دهد که این دوری‌گزینی، بازتولیدکننده غم است. به‌یقین تأثیر عوامل یادشده و شدت و ضعف آن، در مردان و زنان متفاوت خواهد بود؛ چون جنسیت یکی از عوامل تعیین‌کننده جایگاه فرد در شبکه تعاملات اجتماعی است و ضعف و اختلال در مناسبات بین فردی تأثیر یکسانی بر دو جنس نخواهد داشت. برخی از نظریه‌پردازان حوزه جامعه‌شناسی عواطف، نظیر واضعان نظریه‌های کنش متقابل نمادین^۱، نظریه‌های کنش متقابل آیینی (مناسکی)^۲، نظریه‌های نمایشی^۳، نظریه‌های قدرت و پایگاه^۴ و نظریه‌های مبادله^۵ از منظر خرد به تبیین علی عواطفی نظیر احساس غم پرداخته‌اند (ترنر، ۲۰۰۶: ۲۶-۳۲).

استرایکر از نظریه‌پردازان کنش متقابل نمادین و هوشیلد از نظریه‌پردازان کنش نمایشی، به تأثیر مدیریت عواطف و احساسات بر احساس غم پرداخته‌اند (ترنر، ۲۰۰۶؛ توئیتس، ۱۹۸۹: ۳۱۹-۳۳۴)؛ به‌بیان این دو، فرد در مدیریت عواطف، باید توانایی کنترل و مدیریت کنش و عواطف خود را چه با در نظر گرفتن معانی و تفاسیر ذهنی خود و دیگران و چه با دادن وزن بیشتر به هنجارها، قوانین و لزوم تبعیت از آنها داشته باشد. همچنین، از ملزومات این مدیریت آن است که فرد باید در رفتار خود بازاندیشی کرده، رفتار دیگران را ارزیابی کند تا بتواند کنش خود را مدیریت کند؛ در غیراین صورت، شکست در مدیریت رفتار و عواطف به هر دلیلی احساسات منفی را در فرد ایجاد خواهد کرد؛ برای مثال، شخصی که هنگام اجرای نقش یا ابراز احساسات، واکنش و ارزیابی دیگران، زمان و مکان و شرایط مناسب را مدنظر نداشته باشد، رفتار او ارزیابی منفی دیگران را در پی خواهد داشت که پیامد این ارزیابی منفی، تأیید نشدن و

1. symbolic interactionist theories
2. interaction ritual theories
3. dramaturgical theories
4. power and status theories
5. exchange theories

با شدت بیشتر طرد شدن از سوی گروه خواهد بود که در نهایت، سبب برانگیخته شدن احساس غم خواهد شد. همچنین، هنگامی که فرد در کنترل و مدیریت عواطف ناتوان است، به تبع آن تکرار کنش‌ها و وابستگی‌های عاطفی شکل نمی‌گیرد؛ بنابراین اعتمادی که بر مبنای شناخت، کنش‌های مشترک و همسویی عاطفی است نیز تکوین نمی‌یابد.

استرایکر، بورک و ژان استیتس در زمره نظریه‌پردازان مکتب کنش متقابل نمادین‌اند که بین کسب نکردن تأیید اجتماعی و هویت‌های نقشی پیوند برقرار می‌کنند (ترنر، ۱۳۹۳: ۴۱۵-۴۲۰ و ۴۲۵-۴۳۳؛ توئیتس، ۱۹۸۹: ۳۳۱-۳۳۴)؛ بر این اساس، افراد در پی اجرای نقش‌های هویتی خود، مانند نقش دانشجویی، در پی کسب تأیید دیگران‌اند. چنانچه بنابر دلایلی مانند ناتوانی در کنترل و مدیریت عواطف، ناتوانی در برآورده ساختن انتظارات دیگران یا رفتار نکردن مطابق هنجارها در ایفای نقش شکست بخورند، با به‌دست نیاوردن تأیید دیگران مواجه می‌شوند. این اتفاق از آن منظر منجر به برانگیختن احساس ناشادمانی می‌شود که واکنش‌های تنبیهی را برمی‌انگیزد. دامنه این واکنش‌ها از اخم کردن و نگاه سنگین و سرزنش‌آمیز تا طرد کامل فرد از گروه و دریغ کردن حمایت‌های عاطفی و اجتماعی است. زمانی که فرد تأیید اجتماعی دیگران را کسب نمی‌کند، درگیر نوعی احساس بی‌قدرتی می‌شود؛ به‌زعم کمپر و کالینز منزلت اجتماعی و جایگاه فرد در سلسله‌مراتب اجتماعی با احساس یا عدم‌احساس بی‌قدرتی پیوند دارد. هوشیلد (۱۹۷۹) نیز که از نظریه‌پردازان نمایشی است، هم‌رأی با آنها معتقد است عواطف منفی، نظیر غم و ترس، با سلسله‌مراتب منزلتی پیوند دارد؛ به‌طوری‌که افراد با قدرت کمتر بیش از کسانی که قدرت دارند، احساسات منفی، نظیر غم و ترس را تجربه می‌کنند. بنابراین، افراد با منزلت بالاتر نظیر مردان، متأهل‌ها و افراد با پایگاه اقتصادی-اجتماعی بالاتر شادتر و راضی‌ترند. دیگر پژوهش‌ها نیز مؤید این مطلب‌اند (آیزنبرگ و لنون، ۱۹۸۳؛ بردبرن و کاپلویتز، ۱۹۶۵؛ مایرز و دیگران، ۱۹۸۴ به‌نقل از توئیتس، ۱۹۸۹).

زنان در مقایسه با مردان، استقلال کمتری دارند و برداشت‌های قالبی درباره زنان کم‌اهمیت بودن نقش‌های آنان و تابع بودن آنان است که همین امر تصور منزلت پایین‌تر را برای زنان ایجاد می‌کند و پایگاه پایین‌تر احساس بی‌قدرتی را تقویت می‌کند. بر این اساس، منزلت پایین در سلسله‌مراتب اجتماعی و کسب نکردن تأیید دیگران دو عامل مؤثر بر احساس بی‌قدرتی‌اند. افراد برای کاهش احساس بی‌قدرتی، راه سریع‌تر را انتخاب می‌کنند؛ مسلم است که کسب تأیید

اجتماعی نسبت به تغییر پایگاه اجتماعی، مسیر سهل‌الوصول‌تری برای کاهش احساس بی‌قدرتی است. یکی از شیوه‌های مهم کسب تأیید اجتماعی، هم‌نوایی با جمع است. شات بین هم‌نوایی با جمع و مقوله خودتنظیمی و خودکنترلی پیوند برقرار می‌کند. به‌زعم وی، فرد با در نظر گرفتن دیگری یا دیگری تعمیم‌یافته، خودکنترلی را تقویت می‌کند. خودکنترلی به معنای تنظیم احساسات مطابق هنجارهای اجتماعی است و بنیاد کنترل اجتماعی محسوب می‌شود (شات، ۱۹۷۹: ۱۳۲۵). اینکه افراد پیوسته رفتار و افکارشان را از چشم‌انداز دیگران رصد می‌کنند، به معنای هم‌نوایی رفتار است (توئیتس، ۱۹۷۹: ۳۲۸). هم‌نوایی این‌گونه حاصل می‌شود که فرد با قرار گرفتن در احساسات نقش‌پذیر که معطوف به دیگران است، برای ترمیم درک از خود و خوداظهاری و متقاعد کردن دیگران به شایستگی و اخلاقی بودن می‌کوشد (شات، ۱۹۷۹: ۱۳۲۷). این بخش حذف شد.

ناتوانی در بازاندیشی احساسات سبب کاهش خودکنترلی و متعاقب آن، ناهم‌نوایی با جمع می‌شود. براین اساس، کنش و احساسات فرد با جمع و هنجارهای جاافتاده همسو نیست و نمی‌تواند توافق جمعی را حاصل کند؛ به همین دلیل، به تأیید جمع نمی‌رسد و این اتفاق سبب بروز احساس غم می‌شود.

در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت فرضیه اول (تأثیر ناتوانی در مدیریت عواطف بر احساس غم) براساس نظریه استرایکر از نظریه پردازان کنش متقابل نمادین و هوشیلد از نظریه پردازان کنش نمایشی، فرضیه دوم (تأثیر کسب نکردن تأیید اجتماعی بر احساس غم) برپایه دیدگاه کالینز از نظریه پردازان کنش متقابل مناسکی، فرضیه سوم (تأثیر احساس بی‌قدرتی بر احساس غم) برپایه دیدگاه کمپر از نظریه پردازان قدرت و پایگاه و فرضیه چهارم (تأثیر ناهم‌نوایی بر احساس غم) براساس دیدگاه شات از نظریه پردازان کنش متقابل نمادین تکوین یافت. همچنین، گفتنی است که جنس به مثابه متغیر تعدیل‌کننده بین متغیرهای مستقل و متغیر وابسته (احساس غم) است.

فرضیه‌ها

- به نظر می‌رسد بین ناتوانی در مدیریت عواطف و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.

- به نظر می‌رسد بین کسب نکردن تأیید اجتماعی و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.

- به نظر می‌رسد بین احساس بی‌قدرتی و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.
- به نظر می‌رسد بین ناهم‌نوایی اجتماعی و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.
- به نظر می‌رسد بین محل سکونت و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.
- به نظر می‌رسد بین پایگاه اقتصادی و اجتماعی و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.
- به نظر می‌رسد بین وضعیت تأهل و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.

روش پژوهش

در این مقاله از روش پیمایش استفاده شد. جمعیت آماری شامل تمامی دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی بود که در مقاطع تحصیلی مختلف و رشته‌های گوناگون در سال تحصیلی ۱۳۹۶-۱۳۹۷ مشغول به تحصیل بودند. نمونه‌گیری طبقه‌ای متناسب انجام گرفت و حجم نمونه براساس فرمول کوکران، ۳۸۱ نفر برآورد شد. فرایند نمونه‌گیری به این صورت بود که براساس اطلاعات به‌دست‌آمده، تعداد کل دانشجویان $N=16453$ نفر بود. محاسبه حجم نمونه براساس فرمول کوکران برای اطمینان ۹۵ درصد، $n=375$ نفر شد؛ اما به منظور جلوگیری از افت احتمالی حجم نمونه یا خطاهای ناشی از تکمیل نشدن پرسشنامه، این تعداد به ۳۸۱ نفر افزایش یافت. برای تعیین تعداد حجم نمونه نسبی، ابتدا تعداد کل دانشجویان یک مقطع بر جمعیت آماری (۱۶۴۵۳) تقسیم و در نمونه کل (۳۷۵) ضرب شد. عدد به‌دست‌آمده بیانگر تعداد نمونه متناسب برای کل دانشجویان آن مقطع بود. سپس تعداد دانشجویان همان مقطع در دانشکده‌ای خاص، بر تعداد کل دانشجویان آن مقطع تقسیم شد و در عدد به‌دست‌آمده در مرحله قبل، ضرب شد؛ به این ترتیب عدد به‌دست‌آمده بیانگر تعداد دانشجویان مورد نیاز برای تهیه پرسشنامه در مقطع و دانشکده‌ای خاص براساس تناسب آن در کل جمعیت آماری بود. برای مثال، در دانشکده علوم اجتماعی در سطح کارشناسی

۶۹۵ نفر، در دوره کارشناسی ارشد ۴۱۵ نفر و در مقطع دکتری ۱۵۴ نفر مشغول به تحصیل بودند که به ترتیب تعداد نمونه دوره کارشناسی ۱۶ نفر، کارشناسی ارشد ۹ نفر و دکتری ۴ نفر بود.

تعاریف‌های نظری و عملیاتی

احساس غم: احساس ناخوشایند برآورده نشدن تمایلات و خواسته‌ها و نبود احساس رضایت‌مندی و ترکیبی از عاطفه منفی زیاد و عاطفه مثبت کم است (آیزنک، ۱۳۷۵). به‌زعم ریو (۱۳۹۳)، این احساس آزاردهنده‌ترین و منفی‌ترین هیجان منتج از شکست یا جدایی است؛ هنگامی که غمگینیم، احساس انزوا و کناره‌گیری می‌کنیم و اغلب بدبین می‌شویم. هاکن براخت و تامیر (۲۰۱۰) نیز برآن‌اند که هنگامی که معنا ازدست می‌رود، احساس غمناکی به ما دست می‌دهد. برای این متغیر، ۴ بعد نبود حس رضایت‌مندی، هیجان ناشی از شکست و جدایی، احساس انزوا و کناره‌گیری و حس بدبینی لحاظ شد. برای تدوین و تنظیم گویه‌های مربوط به هر بعد، از پرسشنامه دانشگاه آکسفورد و پرسشنامه افسردگی بک استفاده شد؛ برای مثال، برخی از گویه‌ها برای بعد نبود حس رضایت‌مندی عبارت بودند از: «از زندگی‌ام راضی نیستم» (پرسشنامه دانشگاه آکسفورد) و «از آنچه هستم احساس رضایت می‌کنم» (پرسشنامه افسردگی بک). دامنه نمره‌های این بعد، ۳-۱۵ بود. برای بعد دوم، هیجان منتج از شکست و جدایی، برخی گویه‌ها عبارت بودند از: «احساس می‌کنم نتوانسته‌ام روابط اجتماعی پایداری برقرار کنم» (خودساخته) و «به زندگی گذشته‌ام که نگاه می‌کنم هرچه می‌بینم شکست و ناکامی است» (تست افسردگی بک). دامنه نمره‌های این بعد، ۵-۲۵ بود. برای بعد احساس بی‌حالی و کناره‌گیری، برخی گویه‌ها عبارت بودند از: «از بودن با دیگران لذت نمی‌برم» (پرسشنامه شادکامی آکسفورد)، «انجام هر کاری خسته‌ام می‌کند» (تست افسردگی بک) و «احساس می‌کنم سرشار از توان و نیرو هستم» (خودساخته). دامنه نمره‌های این بعد ۶-۳۰ بود. برای بعد حس بدبینی، برخی گویه‌ها عبارت بودند از: «احساس می‌کنم آینده‌ای نویدبخش در انتظار من است» (تست افسردگی بک) و «احساس می‌کنم این دنیا همه‌اش سختی و گرفتاری است» (خودساخته). دامنه نمره‌های این بعد، ۴-۲۰ بود.

کسب نکردن تأیید اجتماعی: هنگامی که اجرای یک نقش همسو با هنجارها، ارزش‌ها و انتظارات جاافتاده نباشد، حامل آن نقش با کنار گذاشتن توسط دیگران، طرد یا مجازات و تنبیه از سوی افراد جامعه مواجه می‌شود.

ناتوانی در مدیریت عواطف: مدیریت عواطف به معنای کنترل احساس درونی و بازتاب بیرونی تمایلات و خواسته‌هاست که این نمودهای بیرونی با موقعیتی خاص، مناسب تشخیص داده شده است. به بیانی ساده، مدیریت عواطف به دستکاری و نمایش احساسات برحسب انتظارات اجتماعی می‌پردازد (اسلون، ۲۰۰۵: ۱۳). برای مدیریت عواطف ۳ بعد جسمانی، عاطفی و شناختی لحاظ شد.

ناهم‌نوایی اجتماعی: ناهم‌نوایی اجتماعی با خصلت هنجاری کنش اجتماعی پیوند دارد. هم‌نوایی با جمع، تأیید اجتماعی را با خود به همراه دارد و هر فردی که در جهت متمایز کردن خود با جمع گام بردارد، با تهدید طرد اجتماعی مواجه است. ناهم‌نوایی نپذیرفتن قواعد بازی در جریان کنش متقابل اجتماعی است.

احساس بی‌قدرتی: قدرت به تعبیر وبر عبارت است از احتمال آنکه یک کنشگر در روابط اجتماعی که در موقعیتی قرار گرفته است، اراده‌اش را به‌رغم مقاومت تحمیل کند. تعریف دال از قدرت نیز آن است که شخص الف، شخص ب را وادار به انجام دادن کاری کند که در غیراین صورت انجامش نمی‌داد و به عبارتی، قدرت همان توانایی وادار کردن افراد به دنباله‌روی از خواست و دستورهای فرد است (ترنر، ۱۳۹۳: ۴۹۲).

در این مقاله، از اعتبار صوری استفاده شد و ابزار اندازه‌گیری پژوهش (پرسشنامه) با مراجعه به استادان و صاحب‌نظران تأیید شد. برای سنجش پایایی آن از آلفای کرونباخ استفاده شد؛ میزان آلفای احساس غم ۰/۸۱، کسب نکردن تأیید اجتماعی ۰/۷۸، ناتوانی در مدیریت عواطف ۰/۷۰، احساس بی‌قدرتی ۰/۸۴، بی‌اعتمادی ۰/۷۲ و ناهم‌نوایی ۰/۷۳ بود.

یافته‌های پژوهش

از بین پاسخگویان، ۵۸/۸ درصد زن و ۴۱/۲ درصد مرد بودند همچنین، ۵۹ درصد از پاسخگویان در گروه سنی ۱۸ تا ۲۵ سال قرار داشتند و میانگین سن پاسخگویان، ۲۵ سال بود. از نظر وضعیت تأهل، ۷۳/۶ درصد از پاسخگویان مجرد و ۲۶/۴ درصد متأهل بودند. همچنین، ۷۲/۸ درصد از پاسخگویان اهل تهران و ۲۷/۲ درصد اهل دیگر شهرستان‌ها بودند. همچنین، از نظر مقطع تحصیلی ۵۲/۲ درصد از پاسخگویان کارشناسی، ۳۳/۶ درصد کارشناسی‌ارشد و

۱۳/۹ درصد دانشجوی دکتری بودند. از نظر قومیت، بیشترین درصد پاسخگویان از قومیت فارس (۶۴/۴ درصد) بود و پس از آنها، قومیت آذری (۱۵ درصد) قرار داشت.

جدول ۱. احساس غم و ابعاد آن

احساس غم	همیشه (درصد)	اغلب اوقات (درصد)	گاهی اوقات (درصد)	به ندرت (درصد)	هرگز (درصد)	میانگین شاخص (درصد)
نبود احساس رضایت مندی	۸/۴۴	۱۴/۷۸	۲۴/۰۱	۳۲/۱۹	۲۰/۵۸	۲/۵۸
هیجان منتج از شکست و جدایی	۳/۷	۷/۸	۲۵/۹	۳۹	۲۳/۵	۳/۷
احساس بی حالی و کناره گیری	۵/۶	۱۰/۱	۱۸/۴	۴۴/۵	۲۱/۳	۳/۶
حس بدبینی	۲/۹	۱۶/۱	۵۳/۲	۲۴/۹	۲/۹	۳

یافته‌های درج شده در جدول ۱ نشان می‌دهد که در بین ابعاد احساس غم، هیجان ناشی از شکست و جدایی بیشترین میانگین را به خود اختصاص داده است و پس از آن، به ترتیب احساس بی حالی و کناره‌گیری، حس بدبینی و نبود احساس رضایتمندی قرار دارند. علاوه بر موارد یادشده، سنجش تفاوت میانگین‌های مرتبط با احساس غم و مقطع تحصیلی نشان داد که میانگین احساس غم بین دانشجویان کارشناسی ارشد (۲/۳۹) بیشتر از دانشجویان کارشناسی (۲/۳۴) و دکتری (۲/۳۴) است؛ دلیل آن را شاید بتوان میانی بودن مقطع کارشناسی ارشد دانست. انتظار دانشجویان در این مقطع از تحصیل، مواجه شدن با شیوه‌های متفاوت آموزشی، برخورداری از امکانات بیشتر نسبت به دانشجویان کارشناسی، کسب مهارت‌های لازم برای ورود به بازار کار و استفاده کاربردی از دانش آموخته شده است؛ اما به زعم بسیاری از آنان، تفاوت چشمگیری بین دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد احساس نمی‌شود؛ در نتیجه انتظارهای آنان برآورده نمی‌شود و حس ناامیدی و غم در آنان فزونی می‌یابد. این مقطع از تحصیل، به دلیل واقع شدن بین کارشناسی و دکتری، مقطع گذار است و دانشجویان این مقطع، گرفتار نوعی انومی تحصیلی و آموزشی‌اند و برخی از آنان راه

برونرفت از این شرایط را ورود به مقطع دکتری و طی کردن آخرین مرحله تحصیل می‌دانند. اما احساس غم کمتر دانشجویان کارشناسی را می‌توان به دو دلیل دانست: این گروه از دانشجویان، تازه‌واردان دانشگاه‌اند که بسیاری از آنان دانشگاه را کعبه آمال خود می‌دانند و تصور می‌کنند با ورود به دانشگاه، به بسیاری از خواسته‌های خود دست خواهند یافت؛ برخی بر این تصورند که دانشگاه برای تمام دغدغه‌های ذهنی آنان، راهکارهایی عملی به دست می‌دهد؛ برخی دیگر درصددند تا با ورود به دانشگاه و ادامه تحصیل و کسب تجربه، در جهت بهبود اوضاع جامعه گام بردارند؛ بعضی دیگر دانشگاه و کسب مدرک را تنها راه ورود به بازار کار می‌دانند؛ بعضی دیگر ورود به دانشگاه را یک ضرورت برای کسب اعتبار اجتماعی می‌دانند؛ گروه دیگر دانشگاه را به‌مثابه فرصت زندگی و تشکیل خانواده می‌بینند. در واقع، فصل مشترک موارد یادشده، بارقه امید است که در فضای ذهنی دانشجویان کارشناسی نقش می‌بندد و سبب می‌شود احساس غم آنان کمتر از دانشجویان کارشناسی ارشد باشد. علاوه بر این، عامل دیگری که سبب می‌شود غم کمتری بین دانشجویان این مقطع مشاهده شود، اقتضای سن اکثریت آنان (۱۸-۲۲ سال) است. بسیاری از آنان درگیر تجارب واقعی زندگی و مسئولیت‌های آن نشده‌اند؛ به علاوه شبکه روابط دوستانه، غیررسمی و غیرمنفعت‌جویانه در بین دانشجویان مقطع کارشناسی قوی‌تر است و همین موضوع سبب کم بودن احساس غم آنان نسبت به دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد شده است. در خصوص دانشجویان دکتری نیز می‌توان احساس غم کمتر آنان را در مقایسه با دوره کارشناسی ارشد، امید به یافتن شغل مناسب با درآمد متوسط به بالا، کسب موقعیت اجتماعی مطلوب و عنوان دکتری دانست. به نظر می‌رسد امید به آینده عاملی مشترک بین دانشجویان کارشناسی و دکتری است که سبب می‌شود آنها احساس غم کمتری در مقایسه با دانشجویان کارشناسی ارشد داشته باشند. همچنین، سنجش تفاوت میانگین‌ها نشان داد که میانگین احساس غم در بین دانشجویانی با پایگاه اقتصادی-اجتماعی متوسط (۲/۳۹) اندکی بیش از دیگر دانشجویان است.

آزمون فرضیه‌ها

فرضیه اول: به نظر می‌رسد بین ناتوانی در مدیریت عواطف و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.

جدول ۲. تأثیر ناتوانی در مدیریت عواطف بر احساس غم برحسب جنس

جنس	احساس غم	ناتوانی در مدیریت عواطف			سطح معناداری	Tau-b کندانال
		خیلی کم و کم	متوسط	خیلی زیاد و زیاد		
زن	خیلی کم و کم	۷۴/۴	۴۷/۸	۴۴/۹	۰/۰۰۸	۰/۱۷۱
	متوسط	۱۷/۹	۴۷/۱	۴۰/۲		
	خیلی زیاد و زیاد	۷/۷	۵/۱	۱۶/۳		
	کل	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰		
مرد	خیلی کم و کم	۸۲/۱	۴۰/۲	۴۱/۷	۰/۰۰	۰/۳۱۱
	متوسط	۱۵/۴	۵۳/۳	۴۰/۶		
	خیلی زیاد و زیاد	۲/۶	۶/۵	۲۵		
	کل	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰		

یافته‌های مندرج در جدول ۲ حاکی از آن است که بین ناتوانی در مدیریت عواطف و احساس غم دانشجویان دختر و پسر رابطه معناداری وجود دارد؛ بنابراین فرضیه اول تأیید می‌شود. براین اساس، ناتوانی در مدیریت عواطف بر احساس غم هر دو جنس تأثیر دارد. همچنین، یافته‌ها نشان می‌دهند که ۱۶/۳ درصد از دانشجویان دختر که ناتوانی در مدیریت عواطفشان زیاد بود، احساس غم زیادی داشتند و این رقم در بین پسران ۲۵ درصد بود. براین اساس، ناتوانی در مدیریت عواطف بر احساس غم پسران بیش از دختران تأثیر دارد. مدیریت عواطف با دیدگاه روزنبرگ درخصوص مفهوم خود پیوند می‌خورد. هدف افراد از مدیریت عواطفشان که به بیان استرایکر و هوشیلد، ۳ بعد احساسی، رفتاری و شناختی دارد، این است که جلوه‌ای از خود را به‌نمایش بگذارند که به بیان روزنبرگ، از بین ۳ بعد واقعی، ابرازی و مطلوب به خود آرمانی یا مطلوب نزدیک باشد. به بیان گافمن، افراد در حین ایفای نقش درصددند تا تصویر مطلوبی از خود در اذهان دیگران ترسیم کنند؛ بنابراین از برانگیختگی عاطفی اجتناب می‌کنند و احساسات خود را کنترل می‌کنند (ترنر، ۱۳۹۳)؛ هدف از این کار، کسب تأیید اجتماعی و درپی آن، حصول اعتبار اجتماعی و تقویت پیوندهای فرد با جامعه است. در تفسیر این یافته می‌توان گفت که دانشجویان پسر به‌دلیل آنکه بیش از دختران کسب اشتغال در آینده را از ملزومات حتمی زندگی خود می‌دانند و یکی از عوامل پیش‌برنده در این عرصه، میزان سرمایه اجتماعی است، آینده خود را در شبکه گسترده‌ای از

تعاملات ترسیم می‌کنند که از شروط حضور و بقا در این شبکه، مدیریت رفتار و عواطف مطابق هنجارهای شبکه و کسب تأیید اجتماعی از جانب شبکه‌های تعاملی است. زمانی که فرد ناتوان از مدیریت عواطف و رفتار خود است، از میزان سرمایه اجتماعی او کاسته می‌شود و از آنجاکه برپایه برخی پژوهش‌ها بین سرمایه اجتماعی و شادی پیوند وثیقی وجود دارد (پنیستون، ۲۰۱۱؛ هالر و هادلر، ۲۰۰۶)، کاهش آن زمینه‌ساز حزن و اندوه در فرد می‌شود. براین اساس، پسرها بیش از دخترها از ناتوانی در مدیریت عواطف غمگین می‌شوند.

فرضیه دوم: به نظر می‌رسد بین کسب نکردن تأیید اجتماعی و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.

جدول ۳. تأثیر کسب نکردن تأیید اجتماعی بر احساس غم بر حسب جنس

Tub کتدال	سطح معناداری	جمع	کسب نکردن تأیید اجتماعی				احساس غم	جنس
			خیلی زیاد و متوسط		خیلی کم و کم			
			زیاد	متوسط	کم	زیاد		
۰/۳۷۲	۰/۰۰۰	۵۱/۸	۱۶/۷	۳۳	۷۰/۳	درصد	خیلی کم و کم	زن
		۴۲/۲	۵۸/۳	۵۷/۴	۲۴/۶	درصد	متوسط	
		۸	۲۵	۹/۶	۵/۱	درصد	زیاد و خیلی زیاد	
		۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	درصد	کل	
۰/۴۹۸	۰/۰۰۰	۵۱	٪۶.۷	۴۳/۳	۷۵/۳	درصد	خیلی کم و کم	مرد
		۴۰/۶	٪۵۳.۳	۵۵/۲	۲۴/۷	درصد	متوسط	
		۸/۴	٪۴۰	۱۰/۴	۰	درصد	زیاد و خیلی زیاد	
		۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	درصد		

یافته‌های مندرج در جدول ۳ حکایت از آن دارند که بین کسب نکردن تأیید اجتماعی و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، تفاوت معناداری وجود دارد. براین اساس، فرضیه دوم تأیید می‌شود و کسب نکردن تأیید اجتماعی بر احساس غم هر دو جنس تأثیر دارد. همچنین یافته‌ها نشان می‌دهند ۲۵ درصد از دانشجویان دختری که تأیید اجتماعی زیادی نداشته‌اند، احساس غم بیشتری داشته‌اند و این رقم در دانشجویان پسر به ۴۰ درصد می‌رسد. بنابراین، تأثیر کسب نکردن تأیید اجتماعی بر احساس غم پسران بیش از دختران است. این یافته مکمل و مؤید یافته مندرج در جدول

۲ است. تأثیر کسب نکردن تأیید اجتماعی همانند اثر ناتوانی در مدیریت عواطف، بر احساس غم پسران بیش از دختران است؛ این دو متغیر در پیوند با یکدیگر، تبیین مناسب‌تری از احساس غم به‌دست می‌دهند. کمتر بودن تأثیر این دو متغیر بر احساس غم دختران در مقایسه با پسران، نمایانگر تغییرات هویتی رخ داده در بین دختران جوان است. تلاش برای کسب هویت مستقل، فاصله گرفتن از نقش‌های سنتی زنانه، به‌چالش کشیدن کلیشه‌های غالب جنسیتی سبب شده است تا دختران لزوماً نقش ملایم‌تر و مطیع‌تری در برابر جمع نداشته باشند. یافته این پژوهش مؤید تابعیت بیشتر پسران در مقابل جمع است و در نقطه مقابل، نتایج پژوهش مقدم و دیدگاه گیلیکان قرار دارد. براساس پژوهش مقدم (۱۹۹۸) مردان سعی می‌کنند در برابر جمع، ابراز وجود کنند و استقلال رأی خود را نشان دهند و زنان نقش ملایم‌تر و مطیع‌تری را ایفا می‌کنند و براساس نظر گیلیکان، زنان برخلاف مردان، خود را از راه رابطه‌شان با دیگران تعریف می‌کنند (رایس، ۱۳۸۷).

فرضیه سوم: به‌نظر می‌رسد بین احساس بی‌قدرتی و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.

جدول ۴. تأثیر احساس بی‌قدرتی بر احساس غم برحسب جنس

جنس	احساس غم	احساس بی‌قدرتی			جمع	سطح معناداری	Tub کندانال
		خیلی کم و متوسط	خیلی زیاد و زیاد	متوسط			
زن	خیلی کم و کم	۸۷/۵	۵۳	۱۸/۸	۵۱/۸	۰/۰۰۰	۰/۳۴۰
	متوسط	۱۲/۵	۴۰/۵	۵۹/۴	۴۰/۲		
	خیلی زیاد و زیاد	۰	۶/۵	۲۱/۹	۸		
	کل	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰		
مرد	خیلی کم و کم	۹۰/۵	۵۶/۷	۳/۳	۵۱	۰/۰۰۰	۰/۴۷۹
	متوسط	۹/۵	۳۶/۵	۷۶/۷	۴۰/۶		
	خیلی زیاد و زیاد	۰	۶/۷	۲۰	۸/۴		
	کل	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰		

یافته‌های مندرج در جدول ۴ حکایت از آن دارند که بین احساس بی‌قدرتی و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، تفاوت معناداری وجود دارد. براین اساس، احساس بی‌قدرتی بر احساس غم هر دو جنس تأثیر می‌گذارد. همچنین یافته‌ها نشان می‌دهند که ۲۱/۹ درصد از دانشجویان دختر که احساس بی‌قدرتی‌شان زیاد بوده است، احساس غم بیشتری داشته‌اند و این رقم در بین دانشجویان پسر به ۲۰ درصد می‌رسد. این یافته نشان می‌دهد که تأثیر احساس بی‌قدرتی بر احساس غم دختران و پسران به‌طور تقریبی برابر و با اختلاف ناچیزی در بین دختران بیش از پسران است. بخش عمده‌ای از پژوهش‌های انجام‌گرفته درباره اولویت‌های ارزشی و جنسیت نشان می‌دهند که زنان بیشتر محتاط بوده، در پی کنترل و مراقبت‌اند و مردان در پی کنترل و اعمال سلطه بر دیگران‌اند؛ بنابراین زنان اولویت بیشتری برای خیرخواهی و مردان اولویت بیشتری برای قدرت قائل‌اند (شوارت و اتا، ۱۹۹۸ به نقل از داریاپور، ۱۳۸۱). همچنین در خانواده، ویژگی‌هایی نظیر پرخاشگری، رقابت، موفقیت، اتکابه‌نفس و استقلال از پسرها بیشتر انتظار می‌رود و اغلب به آنان توصیه می‌شود که برای احقاق حق خود ایستادگی کنند؛ در عوض از دختران انتظار می‌رود سازش کنند، صلح‌جو باشند، اختلافات را نه با جنگ و جدال، بلکه با صحبت حل‌وفصل کنند، مهربان و مراقبت‌کننده باشند (راس، ۱۳۸۳). براین اساس، کلیشه غالب جنسیتی، قدرت و صفات مرتبط با آن را به مردان نسبت می‌دهد؛ بنابراین نبود قدرت یا احساس نداشتن قدرت باید مردان را بیش از زنان تحت تأثیر قرار دهد، اما نزدیک بودن درصد تأثیر احساس بی‌قدرتی بر ناشادمانی دانشجویان دختر و پسر نشان می‌دهد که دختران به‌دلیل تغییرات هویتی، خواهان قدرت بیشتر و چیرگی فزاینده‌اند و برای کسب آن، به رقابت نیز می‌پردازند. براین اساس، داشتن قدرت را لزوماً ویژگی مردانه‌ای قلمداد نمی‌کنند؛ از این رو تأثیر احساس بی‌قدرتی بر احساس غم آنان، فاصله ناچیزی با پسران دارد.

فرضیه چهارم: به‌نظر می‌رسد بین ناهم‌نوایی و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.

جدول ۵. تأثیر ناهمنوایی بر احساس غم بر حسب جنس

Tub کندال	سطح معناداری	فقدان همنوایی				احساس غم	جنس
		جمع	خیلی زیاد و زیاد	متوسط	خیلی کم و کم		
۰/۱۶۹	۰/۰۰۹	۵۱/۶	۲۸/۶	۴۹/۱	۶۳/۳	درصد	خیلی کم و کم
		۴۰/۴	۵۷/۱	۴۶/۶	۲۵/۳	درصد	متوسط
		۸/۱	۱۴/۳	۴/۳	۱۱/۴	درصد	خیلی زیاد و زیاد
		۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	درصد	کل
۰/۲۲۹	۰/۰۰۳	۵۰/۷	۲۳/۳	۵۲/۲	۶۳/۶	درصد	خیلی کم و کم
		۴۰/۸	۶۰	۴۴/۸	۲۵/۵	درصد	متوسط
		۸/۶	۱۶/۷	۳	۱۰/۹	درصد	خیلی زیاد و زیاد
		۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	درصد	کل

یافته‌های مندرج در جدول ۵ نشان می‌دهند که بین ناهمنوایی و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد؛ براین اساس، ناهمنوایی بر احساس غم هر دو جنس تأثیر دارد. همچنین، یافته‌ها حکایت از آن دارند که ۱۴/۳ درصد از دانشجویان دختر که ناهمنوایی‌شان زیاد بوده است، احساس غم بیشتری داشته‌اند و این رقم در بین پسران به ۱۶/۷ درصد می‌رسد. بنابراین، میزان تأثیر ناهمنوایی بر احساس غم پسران، بیش از دختران است. در زمینه رابطه بین جنس و هم‌نوایی، پژوهش‌های بین‌فرهنگی نشان می‌دهند که پسران بیش از دختران در رفتارهای سلطه‌گری و خودمحو‌رانه درگیر می‌شوند که نوعی راهبرد رفتاری خدمت‌به‌خود است؛ درحالی‌که دختران تحت سلطه نیروهای اجتماعی‌اند و هم‌نوایی‌شان نوعی راهبرد رفتاری خدمت‌به‌گروه است. مشخص شده است زمانی مردان ارزش بیشتری برای استقلال قائل‌اند و ناهمنوایی‌شان افزایش می‌یابد که احساس کنند تحت نظارت شدید دیگر اعضا (مقدم، ۱۹۹۸ به نقل از شمسانی و دیگران، ۱۳۸۸). مردان سعی می‌کنند در برابر جمع،

استقلال رأی خود را نشان دهند و ابراز وجود کنند و زنان نقش ملایم‌تر و مطیع‌تری را ایفا می‌کنند. براساس نظر گیلیکان، زنان برخلاف مردان خود را از راه رابطه‌شان با دیگران تعریف می‌کنند (رایس، ۱۳۸۷). در حال حاضر، تصویر پیچیده‌ای از الگوهای هم‌نوایی و جنس وجود دارد؛ گویا الگوهای هم‌نوایی زنانه و مردانه به تفسیرهای نوی احتیاج دارند. امروزه زنان اغلب رشد پیچیده‌تر و متفاوت‌تری از مردان دارند. زنانی که نقش‌های غیرسستی دارند، ویژگی‌های مردانه بیشتری دارند، درصدد کسب استقلال مالی و هویتی‌اند و فردگراترند؛ بنابراین زنان به‌مانند گذشته خود را لزوماً از راه رابطه با دیگران تعریف نمی‌کنند و ناهم‌نوایی و هم‌رنگ جماعت نشدن، خاطر آنها را مکدر نمی‌کند.

فرضیه پنجم: به‌نظر می‌رسد بین محل سکونت و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، رابطه معناداری وجود دارد.

جدول ۶. تأثیر محل سکونت بر احساس غم برحسب جنس

Tau-c	سطح معناداری	محل سکونت			احساس غم	جنس
		جمع	شهرستان‌های دیگر	تهران		
۰/۲۰۴	۰/۰۰۴	۵۱/۸	۳۰/۳	۵۵/۵	درصد کم و کم	زن
		۴۰/۲	۴۸/۵	۳۸/۷	درصد متوسط	
		۸	۲۱/۲	۵/۸	درصد خیلی زیاد و زیاد	
		۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	درصد کل	
۰/۰۷۸	۰/۰۴۵	۵۰/۳	۴۲	۵۷/۵	درصد کم و کم	مرد
		۴۰/۹	۴۶/۴	۳۶/۳	درصد متوسط	
		۸/۷	۱۱/۶	۶/۳	درصد خیلی زیاد و زیاد	
		۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	درصد کل	

یافته‌های مندرج در جدول ۶ نشان می‌دهند که رابطه محل سکونت و احساس غم در بین دانشجویان دختر و پسر، معنادار است. همچنین یافته‌ها حکایت از آن دارند که دختران و پسران ساکن خوابگاه غمگین‌تر از دختران تهرانی‌اند. دلیل شدت این حس میان این دو گروه

را در گام اول می‌توان به دوری از خانواده نسبت داد؛ به‌ویژه در سال‌های آغازین تحصیل. در گام بعدی، پرننگ بودن این حس در بین این گروه از دانشجویان را می‌توان به احساس محرومیت نسبی بیشتر آنان در مقایسه با تهرانی‌ها نسبت داد. محرومیت نسبی محصول مقایسه اجتماعی است. نظام انتظارات دانشجویان شهرستانی از یک‌سو در مواجهه با امکانات زندگی در شهر تهران، مصرف تظاهری و تجمل‌گرایی تغییر می‌کند و از سوی دیگر، با ارزیابی منفی از شرایط و امکانات موجود برای برآوردن آنها دچار احساس ناکامی و غم و ناامیدی خواهند شد. همچنین، در مقایسه ۴ گروه با هم (دختران و پسران تهرانی و دختران و پسران شهرستانی) مشاهده می‌شود که این رقم در بین دختران ساکن خوابگاه به میزان چشمگیری با ۳ گروه دیگر فاصله دارد. دلیل آن کاهش رفاه ذهنی این گروه از دختران است که به علت دوری از شهر محل سکونت خود و زندگی در کلان‌شهر تهران، برای آنان پدید آمده است. چه‌بسا بسیاری از این دختران در شهرهای محل سکونت خود به‌دلیل همگونی بیشتر، از رفاه ذهنی بیشتری برخوردار بوده‌اند و احساس خوشبختی و رضایت از زندگی بیشتری داشته‌اند. به‌زعم اینگلهارت نیز افراد روستائین بیش از ساکنان شهرهای بزرگ رفاه ذهنی دارند (اینگلهارت، ۱۳۷۲).

درنهایت اینکه فرضیه ششم (به‌نظر می‌رسد بین پایگاه اقتصادی و اجتماعی و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، تفاوت معناداری وجود دارد) و فرضیه هفتم (به‌نظر می‌رسد بین وضعیت تأهل و احساس غم دانشجویان دختر و پسر، تفاوت معناداری وجود دارد) به‌لحاظ آماری معنادار نبودند؛ بنابراین این دو فرضیه تحلیل نشدند.

نتیجه‌گیری

عواطف و جنسیت هر دو بر ساختی اجتماعی و مولود شرایط و زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی‌اند. برداشت‌ها و تصورات قالبی مثبت و منفی که درباره این عناصر درون چارچوب‌های اجتماعی تکوین می‌یابند، تعیین‌کننده جایگاه فرد در سلسله‌مراتب اجتماعی‌اند. کلیشه‌های غالب جنسیتی مفهوم دیرآشنایی در پژوهش‌های جنسیت‌اند که به شکل‌گیری تصورات قالبی در حوزه زنانگی و مردانگی می‌پردازند. بخشی از این کلیشه‌ها مربوط به حوزه

عواطف‌اند که آنها را می‌توان کلیشه‌های جنسیتی عاطفی نامید؛ نظیر اینکه زنان احساساتی‌تر از مردان‌اند، مردان خشمگین‌تر از زنان‌اند و زنان غمگین‌تر از مردان‌اند. علاوه بر کلیشه‌های عاطفی جنسیتی که محصول ساختارهای اجتماعی و مناسبات بین‌فردی‌اند، تأثیر این عوامل در ایجاد، ابراز و اظهار عواطف و احساسات زنان و مردان نیز برجسته می‌نماید. در این میان، تأثیر مناسبات بین‌فردی پررنگ‌تر است؛ چون در جریان تعاملات بین افراد، ساختارهای اجتماعی جرح و تعدیل می‌شوند. هرچند نباید اهمیت ساختارها را به‌مثابه چارچوب تعیین‌کننده کنش‌های متقابل نادیده گرفت، در نهایت ساختارها در پرتو تعاملات و کنش‌های متقابل، دستخوش تغییر شده، در بلندمدت تحول پیدا می‌کنند. برخورداری از حس مطلوب و تأمین عواطف در جریان مناسبات بین‌فردی، تضمین‌کننده بهداشت روانی و سلامت اجتماعی است و نبود رضایت از تعاملات اجتماعی، تهدیدی برای همبستگی اجتماعی به‌شمار می‌رود. چگونگی مدیریت روابط و رفتارها بر پیدایش عواطف مثبت و منفی تأثیر می‌گذارد. به بیان استرایکر و هوشیلد، ناتوانی افراد در مدیریت رفتارها و عواطفشان سبب پیدایش احساس غم در ساحت درونی افراد می‌شود که این اتفاق ممکن است بین زنان و مردان متفاوت باشد. نتایج نشان دادند که این متغیر هم بر احساس غم دانشجویان دختر و هم دانشجویان پسر تأثیرگذار است؛ اما تأثیر آن بر پسران بیشتر است. دانشجویان پسر به‌دلیل آنکه بیش از دختران کسب اشتغال در آینده را از ملزومات حتمی زندگی خود می‌دانند و با توجه به اینکه یکی از عوامل پیش‌برنده در این عرصه میزان سرمایه اجتماعی است، بسیاری از آنان آینده خود را در شبکه گسترده‌ای از تعاملات ترسیم می‌کنند که از شروط حضور و ابقا در این شبکه، مدیریت رفتار و عواطف مطابق هنجارهای شبکه و کسب تأیید اجتماعی از جانب شبکه‌های تعاملی است. زمانی که فرد ناتوان از مدیریت عواطف و رفتار خود است، از میزان سرمایه اجتماعی او کاسته می‌شود و از آنجاکه برپایه برخی پژوهش‌ها، بین سرمایه اجتماعی و شادی پیوند وثیقی وجود دارد (پنیستون، ۲۰۱۱، هالر و هادلر، ۲۰۰۶)، کاهش آن زمینه‌ساز حزن و اندوه در فرد می‌شود. براین اساس، پسرها بیش از دخترها از ناتوانی در مدیریت عواطف غمگین می‌شوند. عامل اثرگذار دیگر بر احساس غم، کسب نکردن تأیید اجتماعی است که هم بر احساس غم پسران و هم دختران تأثیر می‌گذارد؛ اما این تأثیر اندکی بر پسرها بیشتر است. این یافته مؤید و

مکمل ناتوانی در مدیریت عواطف و کسب نکردن تأیید اجتماعی است. ناهم‌نوایی نیز مانند دو متغیر دیگر، بر احساس غم هر دو جنس تأثیر می‌گذارد و مثل موارد پیشین، در بین دانشجویان پسر بیش از دختران است. نتایج نمایانگر این است که دانشجویان پسر بیش از دخترها تابع جمع‌اند. این یافته در نقطه مقابل پژوهش جورج اسمیت و هریس (۱۹۹۳) و اگلی و کارلی (۱۹۸۱) است که هم‌نوایی زنان را بیشتر از مردان دانستند (سهرابی و دیگران، ۱۳۸۹). این یافته‌ها نشان می‌دهند که دانشجویان دختر در مقایسه با پسران کمتر از کسب نکردن تأیید جمع و ناهم‌نوایی و ناتوانی در مدیریت عواطف رنج می‌برند و غمگین می‌شوند؛ این نتایج را می‌توان به تغییرات هویتی دختران نسبت داد. رشد ارزش‌های فردگرایانه بین دختران، کسب استقلال هویتی و مالی و تلاش در جهت خوداتکایی بیشتر و کوشش برای بالا رفتن از نردبان سلسله‌مراتب اجتماعی سبب به‌چالش کشیده شدن کلیشه‌های غالب جنسیتی، از جمله تابع بودن زنان شده است.

یکی دیگر از یافته‌ها که همسو با یافته‌های پیشین است و بر تغییرات هویتی دختران صحه می‌گذارد، تأثیر احساس بی‌قدرتی است که به‌طور تقریبی به‌صورت برابر و با اختلاف ناچیزی بر احساس غم دانشجویان دختر و پسر تأثیر می‌گذارد. برپایه نتایج بسیاری از پژوهش‌ها (شوارت و اتا، ۱۹۹۸؛ راس، ۱۳۸۳) کلیشه‌های غالب جنسیتی، قدرت و صفات مرتبط با آن را به مردان نسبت می‌دهند؛ بنابراین بی‌قدرتی یا احساس نداشتن قدرت باید مردان را بیش از زنان تحت تأثیر قرار دهد؛ اما نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که دختران به‌دلیل تغییرات هویتی، خواهان قدرت بیشتر و چیرگی فزاینده‌اند و برای کسب آن به رقابت نیز می‌پردازند. براین‌اساس، داشتن قدرت را لزوماً ویژگی مردانه‌ای قلمداد نمی‌کنند؛ از این‌رو، تأثیر احساس بی‌قدرتی بر احساس غم آنان فاصله ناچیزی با پسران دارد.

یافته دیگر مربوط به تأثیر محل سکونت بر احساس غم است که براساس آن، دانشجویان دختر و پسر ساکن خوابگاه غمگین‌تر از دانشجویان دختر و پسر تهرانی‌اند که دلیل عمده آن را به احساس محرومیت نسبی آنان می‌توان نسبت داد و در بین این ۴ گروه (دانشجویان دختر و پسر شهرستانی و دانشجویان دختر و پسر تهرانی) دختران ساکن خوابگاه، بیشترین احساس غم را دارند؛ دلیل آن کاهش رفاه ذهنی این گروه از دختران است که به‌علت دوری از شهر محل سکونت خود و زندگی در کلان‌شهر تهران، برای آنان پدید آمده است.

منابع

- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۲)، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران: انتشارات کویر.
- آیزنک، مایکل دبلیو (۱۳۷۵)، روان‌شناسی شادی، ترجمه مهرداد فیروزبخت و خشایار بیگی، تهران: نشر کامران.
- بیدل، پریناز و محمودزاده، علی‌اکبر (۱۳۹۱)، «بررسی میزان تعلق اجتماعی مردم به جامعه ایران و رابطه آن با اعتماد اجتماعی و فردگرایی (مطالعه موردی: شهر مشهد)»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره پنجم، شماره ۲: ۳۱-۶۳.
- ترنر، جانانان (۱۳۹۳)، نظریه‌های نوین جامعه‌شناختی، ترجمه علی‌اصغر مقدس و مریم سروش، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- داریاپور، زهرا (۱۳۸۱)، «بررسی رابطه اولویت‌های ارزشی شهروندان تهرانی با جنسیت»، نامه پژوهش فرهنگی، سال هفتم، دوره جدید، شماره ۳: ۸۳-۱۰۶.
- راس، آلن (۱۳۸۳)، روان‌شناسی شخصیت (نظریه‌ها و فرایندها)، ترجمه سیاوش جمال‌فر، تهران: نشر روان.
- رایس، فیلیپ (۱۳۸۷)، رشد انسان؛ روان‌شناسی رشد از تولد تا مرگ، ترجمه مهشید فروغان، تهران: انتشارات ارجمند.
- ریو، جان مارشال (۱۳۹۳)، انگیزش و هیجان، ترجمه یحیی سیدمحمد، تهران: نشر ویرایش.
- سفیری، خدیجه و صدفی، ذبیح‌الله (۱۳۹۱)، «فراتحلیل مطالعات و تحقیقات جنسیت و سرمایه اجتماعی»، جامعه‌شناسی کاربردی، سال ۲۳، شماره ۳: ۳۷-۷۴.
- سهرابی، فرامرز و کریمی، یوسف و سبزیکاری، مرضیه (۱۳۸۹)، «بررسی تأثیر هم‌نوابی در تخلف از چراغ راهنمایی عابر پیاده توسط عابرین در شهر تهران»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۵۶: ۲۵۵-۲۸۲.
- شمسایی، محمدمهدی و دیگران (۱۳۸۸)، «هم‌نوابی: همبسته‌های آن با پنج عامل بزرگ شخصیت، جنس و وضعیت تأهل»، فصلنامه روان‌شناسی کاربردی، سال سوم، شماره ۱ (۹): ۶۷-۸۲.

- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- Beall, A. E. (1994), "Gender and the Perception and Expression of Emotion(Doctoral Dissertation) ",Yale University, Retrieved from www.proquest.com.
- Bradburn, N., Caplovitz, D.(1965), "Reports on Happiness", Chicago: Aldine.
- Campbell, A., and Converse, P. E., and Rodgers, W. L. (1976), The Quality of American Life. New York: Russell Sage Found.
- Doan,L. (2016), "How do radical and gender beliefs affect emotions (Doctoral Dissertation) ", Indiana University, Retrieved from www.proquest.com.
- Eisenberg, N., and Lennon, R. (1983), "Sex differ-ences in empathy and related capacities", Psychol. Bull. 94:100-31.
- Friedman, H. S., Prince, L. M., Riggio, R E., and DiMatteo, M. R. (1980), "Understanding and assessing nonverbal communication of emotion: The Affective Communication Test", Journal of Personality and Social Psychology, No.39: 333-351.
- Hackenbracht, Joy and Tamir, Maya.(2010), "Preferences for sadness when eliciting help:Instrumental motives in sadness regulation". Motiv Emot (2010) 34:306–315.
- Hall, J. A., Carter, J. D., and Horgan, T. G. (2000), "Gender differences in nonverbal communication of emotion. In A. H. Fischer (Ed.) Gender and emotion: Social psychological perspectives", Cambridge, England: Cambridge University Press (pp. 97-117).
- Haller, M and Hadler, M.(2006), "How social relations and structures can produce happiness and unhappiness: An international comparative analysis", *Social Indicators Research*, Springer.
- Hess,U. etal(2000), "Emotional expressivity in men and women: Stereotypes and self-perceptions", Cognition and emotion, 14 (5): 609–642.
- Hochschild, A. R. (1975), "The sociology of feeling and emotion: Selected possibilities. In Another Voice: Feminist Perspectives on Social Life and Social Science", ed. M. Mill-man, R. M. Kanter,(pp. 280-307).
- Hochschild, A. R. (1979), "Emotion work, feeling rules, and social structure". Am. J. Sociol. 85:551-75.
- Hochschild, Arlie Russell. (1981), "Attending To, Codifying and Managing Feelings: Sex Differences in Love. in Feminist Frontiers: Rethinking Sex, Gender, and Society", edited by L Richardson and V Taylor. Reading, MA: Addison-Wesley, (Pp. 62–225).
- King, L. A., and Emmons, R A. (1990), "Conflict over emotional expression: Psychological and physical correlates", Journal of Personality and Social Psychology,No. 58: 864-877.
- LaFrance, M., and Hecht, M. A. (2000), "Gender and smiling: A meta-analysis. In A. H. Fischer (Ed.) Gender and emotion: Social psychological perspectives", Cambridge, England: Cambridge University Press, (pp. 118-142).

- Larsen, R. J., & Diener, E. (1987). Affect intensity as an individual difference characteristic: A review. *Journal of Research in Personality*. No. 2 1: . 1-39
- Lively, Kathryn J., and David R. Heise. (2014), "Emotions in Affect Control Theory." in *Handbook of the Sociology of Emotions: Volume II*, edited by JE Stets and JH Turner. Springer Netherlands, (Pp. 51-75).
- Macarty, M.k. (2011), "Concealing the counter –stereotypic: social presence moderates gender differences in emotional expression (Doctoral Dissertation)", Purdue University. Retrieved from www.proquest.com.
- Moghadam ,F.M. (1998), "social Psychology/exploring universals across cultures" ,New York : W.H Freeman and Company.
- Moor,G. (1990), "Structural Determinants of men's and women's personal network" ,*American sociological Review* ,vol. 55: 726-735.
- Myers, J. K., Weissman, M. M., Tischler, G. L., et al (1984), "Six-month prevalence of psychiatric disorders in three communities. *Arch. Gen. Psychiatr*". 41:959-67.
- Peggy.A thoits (1989), *The sociology of emotion*, *Annual Review of Sociology*, Vol. 15: 317-342.
- Penniston, K. (2011), "A Grounded Theory Study Investigating Young Peoples Constructs Of Happiness(Doctoral Dissertation)", East London university .Retrieved from www.proquest.com.
- Rula Bayrakdar Garside,R.D, and Bonnie ,K. D. (2002), "Socialization of discrete negative emotions: Gender difference and links with psychological distress. *Sex Roles*; 47, 3/4", *ProQuest Central*. pg. 115.
- Schwart,shalom.H and Etta prince- Gibson (1998), "Value priorities and gender", *social psychology Quarterly*. Vol61.No1.
- Shott,S. (1979), "Emotion and social life: A Symbolic Interactionist Analysis". *American Journal Of Sociology*, Vol 84, No 6.
- Sloan, Melissa Marie (2005), "There is no happiness at work: emotion management, inauthenticity, and psychological distress in the workplace (Doctoral dissertation)", Retrieved from www.proquest.com.
- -Thoits·PA.(1989). *The sociology of emotions*. *Annual Review of Sociology*. (15) : 317-342.
- Turner, JH and Stets, JE. (2006), "sociological theories of humans emotions", *Annu. Rev. Sociol.* 2006. 32:25-52